

اعجاز ایجاز



داستان نویسنده

For sale: baby shoes, never worn

فروشی، کفش های بچه، تابه حال پوشیده نشده.

بخش اول - گفته می شود که این کوتاه ترین داستان دنیاست؛ می بینید که فقط شش کلمه دارد.
متنی است به قلم منحصربه فرد همینگوی بزرگ با همان سبک کشنده و موجز خودش. چیزی که در این نوشته برجسته تر از هر موضوعی خودش را می نماید این است که چه بلایی بر سر بچه آمده، پدر و مادری با هزاران امید کفش و احتمالات لباس هایی برای بچه خود تهیه کرده اند و حالا اتفاقی برای بچه افتاده. مرده؟ در جنگ کشته شده؟ بر اثر حادثه ای پاهایش را از دست داده؟ قاعدتا متن به ما هیچ جوابی نمی دهد، در همان خلسه نگه مان می دارد و در حالی که مشغول فکرکردن هستیم رها می کند. این کاری است که متن انجام می دهد: مثل تپانچه تیرش را در مغز ما خالی می کند و در حالت احتضار تنهایمان می گذارد.

شب که شد. چیز سیاهی آمد و ایستاد روی لبه گودال. صدایی از خودش درمی آورد مثل زوزه. آرام و کشدار. همین طور دور لبه گودال می چرخید. سرش را پایین می گرفت و ما را نگاه می کرد. بعد هم خرناسه ای می کشید و پوزه اش را می مالید روی خاک. یادم نمی آید که داد زدم یا نه؛ فقط یادم می آید که آن چیز سیاه جست توی گودال. فرز و تند. انگار وزنی نداشت. وقتی صورتم را بو می کشید. پوزه اش را دیدم.

«برف و سمفونی ابری،» پیمان اسماعیلی

همان طور که قبلا گفته ایم، دیدگاه های مختلفی نسبت به متن وجود دارد. اما می شود این را گفت که تقریبا در تمام دیدگاه ها ایجاز و موجزنویسی تحسین می شود. ولی این مهم است که موجزنویسی را با کم نویسی یا ناقص نویسی اشتباه نگیرید. این خطر وجود دارد که یک مبتدی اصل ایجاز را با ناقص نوشتن اشتباه بگیرد و به جای دادن اطلاعات کامل در متن کم بگذارد. اگر بخواهم مثالی برایتان بزنم، باید بگویم که موجزنویسی بیشتر شبیه به هرس کردن گیاه است؛ در هرس کردن، شاخه های اضافی و برگ های اضافی حذف می شوند. اما همچنان برای گیاه شاخ و برگ باقی می ماند. البته در نهایت اختصار و نهایت زیبایی؛ تنها شاخ و برگ هایی باقی می ماند که لازم و ضروری اند. درباره متن هم دقیقا همین طور است؛ در موجزنویسی اطلاعات لازم صحنه باید در متن وجود داشته باشد. در موجزنویسی توصیف حذف نمی شود؛ همچنان شما جزئیاتی از متن و جزئیاتی از صحنه را می گویند. اما فقط در حد لازم.

ساعت دو صبح بود که دو تا مجارستانی مغازه سیگارفروشی نبش خیابان پانزدهم و گراند را خالی کردند. دروینز و بویل، سوار ماشین مدل فورد پلیس، از کلانتری خیابان پانزدهم عازم شدند. مجارها داشتند با ماشین استیشن واگنشان از توی کوچه عقب عقبی بیرون می آمدند که بویل هفت تیرش را کشید و در دم هردو را زد. اول راننده و بعد نفری را که پشت استیشن بود. دروینز تا دید هر دو نفر سقط شدند، ترس برش داشت و گفت: «لعلت به تو جیمی! ناپیستی این کارو می کردی! ممکنه تو بدردسری بیفتیم!» بویل گفت: «اونا دزدن؛ مگه نه؟ از اون ایتالیایی های ناکس! حالا تو بگو کدوم پدری می تونه ما رو تو دردسر بندازه!» دروینز گفت: «شاید این دفعه به خیر بگذره. ولی - بگو ببینم - وقتی که کله شون روداغون می کردی از کجا فهمیدی ایتالیایی ان؟» بویل گفت: «من از یه فرسخی این ناکس ها رو می شناسم.» «در زمان ما، ارزست همینگوی، ترجمه شاهین باایل)

ببینید در اینجا، وقتی بویل به دزدهای مجار شلیک می کند، چطور توصیف می شود؛ «بویل هفت تیرش را کشید و در دم هردو را زد.» درست همان طور ناگهانی و سریع که در واقعیت اتفاق می افتد. درست همان طور که مجارها غافلگیر شده اند و توقعش را نداشته اند، و درست همان طور که هم مخاطب و هم دروینز یکه خورده اند. یک مبتدی ممکن است فکر کند در این صحنه و در چنین لحظاتی نیاز به توضیح است. اینکه توضیح بدهد بویل، به خاطر فلان واقعه ای که در کودکی برایش اتفاق افتاده، حالا نسبت به ایتالیایی ها کینه دارد و هرکجا که مجالش پیش می آید دنبال فرصتی برای عقده گشایی می گردد، در حالی که غولی مثل همینگوی هیچ عجله ای برای گفتن این ها ندارد؛ به مخاطب اجازه کشف می دهد و، به جای ریخت و پاش کلمات، با چند خط مختصر خواننده را در موقعیتی قرار می دهد که خودش همه چیز را بفهمد و حس واقعی صحنه را شفاف و تراش خورده دریافت کند. اینکه بویل چطور به دلیل کینه توزی با ایتالیایی ها اشتباهی دوتا مجار بخت برگشته را نقل کرده، آن هم با خواندن چند پیام کوچک تلگرافی، بدون هیچ توضیح اضافه، چون هر توضیحی ممکن بود حس و پیام این صحنه را خراب کند.

با احترام عمیق به میلان کوندر،

کسی که تفکر و ادبیات را در آمیخت و کتاب بزرگ «بار هستی» را نوشت

شماره

اشتباه ۱۷ شهریور ۱۳۹۳ ۱ محرم ۱۳۹۴ شماره ۱۳۸۶

۱۰



فرهنگ و ادبیات

ای خون اصیلت به شکت ها ز غدیران افشانده شرف ها به بلندای دلیران

جاری شده از کرب و بلا آمده وآن گاه آمیخته با خون سیاووش در ایران تو اختر سرخی که به انگیزه تکثیر ترکیب بر آینه خورشیدضمیران ای جوهر سرداری سرهای پریده وی اصل نمیرندگی نسل نمیران

مدخل

خرگاه تو می سوخت در اندیشه تاریخ هر بار که آتش زده شد بیشه شیران

آن شب چه شبی بود که دیدند کواکب نظم تو پرانکنده و اردوی تو ویران وآن روز که با بیرقی از یک سری تن تا شام شدی قافله سالار اسیران تا باغ شقایق بشوند و بشکوفند باید که ز خون تو بنوشند کویران

احوال امام حسین^(ع) از مرگ معاویه تا رسیدن به کربلا، به روایت نثرهای کهن فارسی

چون قضا از آسمان نزول می کند ...



«محاصره» حبیب... صادقی

علی باقریان

روایت روز

زمینه و زمانه قیام امام حسین^(ع) را البته همه - کمابیش - می دانند و می شناسند؛ با این همه، شاید خواندن روایت گذشتگان دور در این باره جذاب باشد و به تکرارش بیرزد. آنچه می خوانید تلفیقی است از روایت متون منثور فارسی از آنچه در فاصله ۱۵ رجب ۶۰ هجری قمری، روز مرگ معاویه، تا ۲ محرم سال پسین، روز رسیدن امام و همراهان ایشان به کربلا، روی داد. این متون، که قدیم ترینشان حدود ۱۱۰ سال و جدیدترینشان حدود ۴۵۰ سال از ما فاصله دارند، به ترتیب عبارت‌اند از «ترجمه تاریخ طبری» (منسوب به ابوعلی بلعمی، نیمه دوم سده ۴ هجری قمری)، «تاریخ سیستان» (ناشناس، پس از ۴۴۵ هجری قمری)، «ترجمه الفتوح» ابن اعثم کوفی (محمد بن احمد مستوفی، ۵۹۶ هجری قمری)، «جامع التواریخ» (رشیدالدین فضل الله، اوایل سده ۸ هجری قمری)، «روضة الصفا فی سیره الانبیاء و الملوک و الخلفاء» (محمد بن خاوندشاه [میرخواند]، اوایل سده ۱۰ هجری قمری).

تا اندکی از حق سخن را بگزاردند باید که به خونت بنگارند دیربان

حد و ثا نیست عزای تو حماسه ست

ای کاسته شان تو از این معرکه گیران

حسین منزوی

یزید اهل شام را بیعت بستد

و چون سال شصت اندرآمد، به ماه رجب اندر، معاویه بمرد، و

اندر بیماری وصیت کرد و یزید را گفت؛ «ای پسر!

بدان که من هرچه بپایست کردن بگردم

و گردن عرب نرم گردانیدم و مبارزان جهان کم کردم واز همه خلق بیعت تو بستدم[...].

و حسین بن علی به بیعت خوان. اگر بیعت کند، هرچه خواهد بدش و نیک دارش، که مالین ولایت از ایشان داریم؛ پس، اگر بیعت نکند، خویشتن را از ایشان نگاه دار، و اهل مکه و مدینه را نیکو دار، که ایشان ناصر پدر تو بودند.» پس بمرد به دمشق و هم آنجا به گور کردندش.[...] چون یزید به پادشاهی بنشست، همه اهل شام را بیعت بستند و به همه مسلمانان نامه کرد به خبر مرگ معاویه و بیعت خود تازه کرد و وصیت پدرش که کرده بود و گفته که پس از من چنین کن.

خبر نشستن یزید نزدیک امام برسید

چون خبر نشستن یزید و بیعت اهل شام او را نزدیک حسین علی- رضوان الله علیه - برسید، مسلم عقیل بوطالب را فرستاد به کوفه تا او

را بیعت کنند. پس اهل کوفه بر او غدر کردند، چنان که حال آن پوشیده نیست

نزدیک خاص و عام، و مسلم را فرادادند تا گردن بزدند، و یزید را آگاه کردند. و عمر سعد همان جا نگاه همی کرد، تا یزید عبدالله بن زیاد را آنجا فرستاد، و مسلم آن شب برنشست، سه هزار سوار با او به یک جا، زمانی بود؛ نگاه کرد؛ مقدار ده مرد با او مانده بود، بازگشت. خواست که بگیریزد؛ هیچ کسی ندید. تشنه بود؛ از زنی آب خواست و به سرای او اندر شد. زن عبیدالله بن زیاد را آگاه کرد، شرطی را بفرستاد تا او را بیاورند و بفرمود تا بر بام قصر بردند. گردن او بزدند و سر و بدن او به میدان انداختند.

عزیمت به جانب عراق مصمم گردانید

امیرالمؤمنین، حسین، چون این سخن بر این منوال بشنید، سخت بگریست، گریستنی شدید. بعد از آن فرمود؛ «إنا لله و

إنا الیه راجعون»، پس عزیمت به جانب

عراق مصمم گردانید.[...] عبدالله عباس گفت؛ «تواهل عراق را می دانی و هم دیده ای

و می شناسی که با کس وفا نکرده اند و نخواهند کرد؛ دیروز پدر و برادر عزیز تو را در عراق کشتند و امروز عبیدالله بن زیاد، آن سردفتر شر و فساد، با لشکر زیاد از طرف یزید ملعون آنجاست. چنانچه پسرعم تو را گرفته و بکشت و مردمان را به بخشش درم و دینار با خود یار کرده ـ و همه عالم بنده درم و دینارند ـ از آن می ترسم که قصد هلاک تو کنند! بر خویش بترس و بدان جانب مرو و هم در این حرم ساکن باش!» امیرالمؤمنین فرمود؛ «مرا بکشند در عراق، دوست تر دارم از آنکه در مکه بکشند!»

یوم الترویه از مکه بیرون آمد

حسین - علیه السلام - مسموع نداشت. یوم الترویه از مکه بیرون آمد. چون روان شد، در منزل صفاح، فرزند شاعر به وی رسید. حسین - علیه السلام - خبر مردم از او

پرسید. گفت؛ «دل های ایشان با توست و تیغ های ایشان با بنی امیه، و القضاء بُنزل

من السماء و یفعل الله ما یشاء.» حسین - علیه السلام - گفت؛ «چون قضا از آسمان

نزول می کند، ما نیز بر بلا صبر کنیم.» و روان شد. خبر وصول او به این زیاد رسید؛

حسین - علیه السلام - را دشنام داد، به آب میاه رسید که مقام عبدالله بن مطیع بود.

پرسید که «تو را آخر چه آورد، چه حال مسلم بن عقیل به تو رسیده باشد؟!» حسین

- علیه السلام - گفت؛ «نامه های کوفیان.» گفت؛ «اگر به جای مسلم عقیل می آمدی،

تو را بهتر بودی، چه او کار تو و از آن خود به زیاد آورد، و السلام!»

به کربلا رسیدند

آن سخنان التفات نفرمود و همچنان می رفت، تا به منزل سرا رسید و در آنجا بیتوته کرده، صباح روان شد، و، چون آفتاب به وسط السماء رسید، حر بن یزید با آن هزار سوار پدید آمدند

[...] حر [...] گفت؛ «ما [...] مأمور به آنیم که از تو جدا نشویم، تا آن زمان که به کوفه

رفته، با عبیدالله بن زیاد ملاقات فرمای.» [...] بعد از آن، امام حسین با حر بن یزید

فرمود که «در مسیر با ما موافقت نمای، تا قدمی چند نهداده، نزول کنیم.» و، چون

اندک مسافتی قطع کرده، به کربلا رسیدند، مخالفان سر راه به امیرالمؤمنین، حسین

[...] گرفتند و گفتند؛ «جایز نیست؛ همین جا فرود باید آمد، که فرات به تو نزدیک

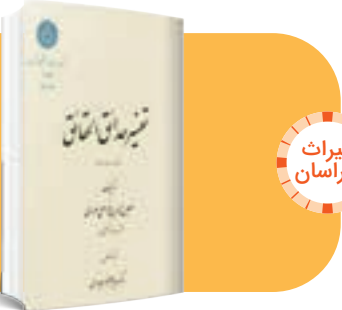
است.» امام حسین پرسید که «نام این موضع چیست؟» جواب دادند که «کربلا.»

فرمود که «این مکان ذات کرب و بلاست.» [...] امام [...] به قضای ربانی تن داد و

فرمود که بارها از پشت ذواب برگرفته، خیمه ها زدند.

پدر خویش دیده ام که پدر تو را چندین درم در ذمه وی بوده است؛ اکنون می خواهم تا ذمه پدر را از حق تو فارغ گردانم، و بدین بهانه عطا به درویش کرم فرمودی.

آورده اند که امیرالمؤمنین، حسین بن علی، چون درویشی را بدیدی، گفتی: «تو را چه نام است و پسر کیستی؟» درویش گفتی من فلان بن فلانم. امام گفتی: «نیک آمدی، که از دیرباز من در طلب توام، که در دفتر



میراث خراسان

ادبیات الکترونیک: ادبیات سخت پیم

رویه روهستیم که در تولید متن نقشی فعال دارد، به عبارت دیگر، در سایبرمتن، بر خلاف ادبیات چاپی، ما با خواننده ای روبه روهستیم که دیگر صرفا خواننده نیست، بلکه تعامل گری یویاست که به دل اثر ادبی الکترونیک یا می گذارد و در خلق جهان اثر نقشی فعال ایفا می کند. در یک متن غیرسایبری، عملکرد خواننده کاملا ذهنی است، در حالی که کاربر سایبرمتن، علاوه بر آنکه خیال ورزی اش در حین پیمودن متن سایبری کاملا درگیر است، در عالی ترین سطوح، با ساخت آواتار، به صورت فیزیکی وارد متن ادبی الکترونیک می شود و مسیر روایت گری را انتخاب می کند، در حالی که باید جالش های بسیاری را ـ مانند حل معماهای مختلف ـ برای پیشبرد متن یا سرگردارند، سرنوشت متن را در دست دارد. سایبرمتن و الزاماتش به خوبی نشان می دهد که چرا باید ادبیات الکترونیک را ـ دست کم، برخی از زانرهای آن را ـ ادبیات ارگودیک یا سخت پیم

نامید.

صفحه لمسی گوشی و رایانه شخصی مان، را عملی معادل ورق زدن کتاب فرض کنیم، برای پاسخ دهی به این قبیل سؤالات، نیاز است مفهوم دیگری با نام «سایبرمتن» تبیین شود. آرست اصطلاح سایبرمتن را از کتابی با نام «سایبرنتیک؛ یا کنترل و ارتباط در جانور و ماشین» (۱۹۴۸)، اثر نوربرت وینر، الهام می گیرد. گذشته از موضوع این کتاب، آرست سایبرمتن را به معنایی بیش از «متنی که در ماشین رایانه توسط انسان خوانده می شود» به کار می برد، سایبرمتن بر سازمان دهی مکانیکی متن با در نظرگرفتن پیچیدگی های رسانه ـ به عنوان بخشی جدایی ناپذیر از تبادل ادبی ـ تمرکز می کند، با این حال، همچنین بر مصرف کننده یا کاربر متن نیز تمرکز می کند. در واقع، ما در سایبرمتن، بر خلاف آنچه در ادبیات چاپی وجود دارد، با سه گانه نویسنده، متن و خواننده صرف روبه رو نیستیم، بلکه به جای خواننده یا کاربر سایبری



نوربخت یزبان و ادبیات فارسی عاطفه نظری

علم فیزیک وام گرفته شده و از کلمات یونانی «ارگون» به معنای «تلاش فیزیکی»، و «هودوس» به معنای «مسیر» اخذ شده است.

سخت پیمایی بر آن ویژگی ادبیات الکترونیک تأکید می کند که تلاش خواننده را برای پیمایش متن ضروری می سازد، ممکن است از خود بپرسیم که

مگر در خواندن متون ادبی معمول تلاشی غیر قابل چشم پوشی وجود ندارد، آیا گرداندن چشم ها بر سطور کاغذ یا تورق کتاب تلاش نیست، آیا نمی توانیم کلیک کردن، کار با صفحه کلید، یا

